فهرست مطالب

[ادله تأیید شمول اطلاقات نسبت به مصادیق جدید 2](#_Toc532212640)

[ادله قرآنی در باب شمول قرآن نسبت به حقائق و معارف 2](#_Toc532212641)

[راه حل اول: انصراف در آیات مذکور 3](#_Toc532212642)

[انصرافات در باب ظهور کل شیء در آیات مذکوره 3](#_Toc532212643)

[انصراف اول: انصراف به امور تشریعی و هدایتی 3](#_Toc532212644)

[انصراف دوم: انصراف به امور کلی شریعت 3](#_Toc532212645)

[راه حل دوم: تصرف در اطلاق تبیان و تفصیل 4](#_Toc532212646)

[راه حل سوم: تصرف در مخاطب آیات 5](#_Toc532212647)

[وجوه اظهریت احتمال سوم 6](#_Toc532212648)

[شمول آیات در حقائق تکوینی و معارف تشریعی 7](#_Toc532212649)

[جمع میان دو معنای از «تبیاناً لکل شیء» 7](#_Toc532212650)

[سنت، قرآن تفصیلی و قرآن، سنت اجمالی 8](#_Toc532212651)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

در نقطه مقابل ادله‌ای که برای عدم شمول اطلاقات نسبت به مصادیق جدید ذکر شده بود ، ادله‌ای هم می‌توانیم اقامه کنیم که شمول را تأیید و اثبات می‌کند.

# ادله تأیید شمول اطلاقات نسبت به مصادیق جدید

اولین دلیل؛ آیات چندگانه‌ای بود که مفاد آن عبارت بود از اینکه قرآن همه حقائق را و واقعیت‌ها و معارف را در بر دارد و تبیین می‌کند و تفصیل می‌دهد و تشریح می‌کند و این مفاد کلی اقتضای این را دارد که این اطلاقات و عمومات قرآنی شامل مصادیق نو و جدید هم بشود، این کبری و صغرایی که در این استدلال بود.

## ادله قرآنی در باب شمول قرآن نسبت به حقائق و معارف

برای تشریح استدلال و تبیین اطراف استدلال، ما ابتدا سه آیه شریفه را خواندیم که عبارت بود از:

1 – آیه 89 نحل؛ **﴿وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ‌ءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى‌ لِلْمُسْلِمِين﴾**

2 – آیه 111 سوره یوسف؛ **﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾**

3 – آیه 38 سوره انعام؛ **﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾**

این سه آیه برای شمول آیات قرآن و فراگیری آن‌ها نسبت به همه حقائق و معارف هستند.

در بررسی دلالت این آیات بیان شد که؛ اگر ما با آن ظاهر نخستین و ابتدایی این آیات بخواهیم مواجه بشویم، خواهیم دید که به این شکل اولیه ظاهری نمی‌شود شمول این آیات را پذیرفت و دلالت آن‌ها را قبول کرد.

ما نسبت به حقائق تکوینی بسیار بسیار واضح و آشکار می‌بینیم که نمی‌شود از این ظواهر و آیات به آن‌ها پی بُرد و نسبت به معارف تشریعی هم تا حد بسیار زیادی همین‌طور است.

وقتی سخن از تفاصیل و جزئیات احکام و معارف به میان بیاید، مشاهده می‌کنیم که از ظواهر آیات قابل‌استفاده نیست، این مشکله‌ای بود که ما با آن در فهم این آیات و دلالت این آیات مواجه بودیم.

به بیانی بحث را مفصل عرض کردیم، مقداری با تغییر و تکمیل در بیان به عبارت اُخری می‌توانیم احتمالات و وجوهی که برای انطباق این آیه با این واقعیت‌ها و سازگار کردن مدلول آیه با یک واقعیت روشن و شفاف، قائل شویم، مقداری تعابیر و تقاریب با آنچه قبل بیان کردیم تفاوت دارد و کامل‌تر است.

## راه حل اول: انصراف در آیات مذکور

احتمال اول و راه حل اول این است که؛ در ظهور کل شیء در این آیات تصرف بکنیم و قائل به دو انصراف بشویم تا این مشکله در مدلول آیه حل بشود:

## انصرافات در باب ظهور کل شیء در آیات مذکوره

### انصراف اول: انصراف به امور تشریعی و هدایتی

انصراف اول این است که بگوییم: کل شیء کاری به واقعیت‌ها و حقائق تکوینی ندارد، قرآن کتاب تشریع و هدایت است و برای هدایت نازل شده است و آن انتظار نمی‌رود که در مرگ و زندگی انسان‌ها، در قوانین حاکم بر تاریخ و جامعه و عالم تشریع و تکوین ورود پیدا بکند، لذا کل شیء در اینجا یعنی شیء تشریعی است و شیء تکوینی نیست. قواعد فیزیک و شیمی تا موت و حیات انسان‌ها - گفته‌شده که ما مرگ و حیات شمارا در قرآن ذکر می‌کنیم – این‌ها همه تکوینی است و آیه ربطی به آن‌ها ندارد.

پس آیه به خاطر فضا که قرآن کتاب هدایت است، منصرف از بیان حقائق تکوینی می‌شود و فقط اختصاص به معارف دارد.

انصراف اول ما را از بحث حقائق تکوینی آزاد می‌کند.

### انصراف دوم: انصراف به امور کلی شریعت

انصراف دوم در آیه این است که در عالم تشریع به طور مثال نماز صبح دو رکعت است، بیع چند قسم است، عقود چند مورد هستند و امثالهم، این‌همه تفاصیلی که در روایات و فقه داریم که نام و نشانی از آن در ظواهر قرآن نیست، باید اینجا بگوییم که یک انصراف دیگری هم دارد که **﴿تبیاناً لکل شیء﴾** اینجا با توجه به آن انتظاری که ما از قرآن به‌عنوان قانون اساسی دین داریم، این است که خطوط کلی را خوب تصویر بکند، مثل توحید و معاد و کلیات عبادات و معاملات و امثالهم، نه اینکه وارد تفاصیل بشود.

**﴿تبیاناً لکل شیء﴾** یا **﴿تفصیل کل شیء﴾** یعنی تبیان نسبت به خطوط کلان و راهبردی و خط و مشی‌های اصولی اعتقادات و اخلاق و احکام، نه انتظار حقائق تکوین از قرآن باید داشته باشیم، بلکه انصراف دارد.

در مسائل معارف تشریعی هم نباید انتظار جزئیات داشته باشیم، انتظارات باید مثل قانون اساسی باشد و در آن خطوط قانون اساسی محکم و جامع و متقنی است، همه‌چیز را روشن کرده است.

این یک راه است که دو انصراف را در اینجا قائل بشویم. انصراف اول البته از دوم کمی قوی‌تر است.

راه‌حل اول این است که دو انصراف را در متعلق حکم اینجا خطاب قائل بشویم، یعنی در کل شیء که موضوع است و متعلق آن.

## راه حل دوم: تصرف در اطلاق تبیان و تفصیل

راه‌حل دوم برای حل مشکل این است که؛ در کل شیء قائل به انصراف نشویم، بگوییم تبیان و تفصیل معنایش آن نیست که شما می‌گویید که تبیان یعنی بیان شفاف تفصیلی یا تفصیل یعنی بیان تشریحی شفاف، بلکه بگوییم تبیان و تفصیل یعنی اعم از اینکه با مدالیل ظهوری بیان بکند یا مدالیل بطونی بیان بکند، اعم از ظاهر و باطن است و اعم از ورود در جزئیات یا در بیان خطوط کلی است.

مفهوم تبیان اوسع از آن است که ابتدائاً فهمیده می‌شود، چون ابتدائاً احتمال اول در مفهوم تبیان و تفصیل قوی‌تر است و آن عبارت است از اینکه؛ با مدلول ظاهری و ریز مسئله را بیان می‌کند اما ما می‌گوییم با توجه به مشکلی که در مدلول پیدا می‌کند، باید بگوییم مفهوم تبیان احتمال دوم است.

احتمال دوم این است که؛ تبیان بیانگری اعم از مدلول ظاهری یا باطنی است و اعم از اینکه به طور تفصیلی، جزئی و ریز وارد شده باشد یا به شکل کلی و کلان و خط و مشی کلی وارد شده باشد، کل شیء در سرجایش محفوظ است، اما تبیان و تفصیل بودن به این صورت است.

احتمال اول را اگر کسی بپذیرد، در این صورت تبیان و تفصیل یعنی دلالت ظاهری شفاف، منتهی کل شیء محدود شده است، یکی منصرف از تکوین شد، یکی هم در تشریع منصرف از بیان ریزه‌کاری‌ها شد.

لازمه‌اش این بود که فقط قرآن تا این حد از بیان را دارد.

اما در احتمال دوم می‌گوییم: در قرآن ممکن است که چیزهایی دیگر هم باشد، حقائق تکوینی هم باشد، معارف ریز تشریعی هم باشد، منتهی بیانگری آن به شکلی است که لازم نیست که به دلالت ظاهری باشد، ممکن است به دلالات خفی و باطنی باشد.

در اولی محدوده دلالات قرآن محدود می‌شد، اما در احتمال دوم محدوده شمول معارف وسیع می‌شود، منتهی کیفیت دلالت گاهی ظاهر و گاهی باطنی است، گاهی تفصیلی است و گاهی بیان کلی است.

## راه حل سوم: تصرف در مخاطب آیات

احتمال سوم این است که؛ همه‌چیز این دو آیه را در سرجایش حفظ بکنیم، بگوییم کل شیء هم تمام عالم تکوین و هم تمام معارف تشریعی را در بر می‌گیرد. تبیان و تفصیل هم یعنی دلالتی که حجت است و اعتبار دارد و بیانگر و شفاف هم هست، اما همه این‌ها مربوط به معصوم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم است.

برای معصوم و پیامبری که در یک افق برتری قرار گرفته است، تمام معارف دین که شراشر وجودش و تمام کلیات و جزئیات آن و همه حقائق عالم تکوین به شکل شفاف و روشن در آینه‌قرآن تجسم پیدا کرده است و معصوم آن را می‌بیند، اما برای ما محدود است، برای کسی است که مطهرون هستند چرا که: «لا یمسه إلّا المطهرون»؛ مس مطلق قرآن برای مطهر مطلق است، **﴿لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾** است.

آیه اول می‌فرماید: «نزلّنا علیک الکتاب»، خطاب به پیغمبر است، برای تو کتاب را نازل کردیم، درحالی‌که تبیاناً لکل شیء است، بعد می فرماید: «هدی و رحمة و بشری للمسلمین»، تبیاناً لکل شیئ خطاب به پیغمبر است، اما برای هر بشری تبیاناً لکل شیء نیست.

احتمال سوم اقبل احتمالات است، هذا بیان للناسی که در آیات دیگر بیان شده است، بیانٌ یعنی در حدی که راهنمای خطوط کلی زندگی است، اینکه من جزئیات معاد را و اخلاق و احکام را از کجا دریافت بکنم، قرآن یاد داده است، بیان کرده که به پیغمبر و اهل‌بیت علیهم‌السلام مراجعه کنید.

پس این آیه با بیانٌ للناس فرق دارد، ابتدا انسان فکر می‌کند که برای همه بشر است، اما وقتی دقت بشود، اطلاقی به این صورت نیست، **﴿نزّلنا علیک الکتاب﴾** درحالی‌که تبیان لکل شیء است، تبیان لکل شیء یک اطلاقی کمی دارد که باملاحظه واقعیت خارجی مشخص می‌شود که این تبیاناً لکل شیء برای پیغمبر است.

آیه **﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ﴾**، بعد می‌فرماید**﴿وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾**، هدایت و رحمتش برای یؤمنون است، اما تفصیل کل شیء مشخص نیست که برای همه باشد.

آیه سوم می‌فرماید: **﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾**، ما هیچ‌چیزی را فروگذار نکردیم، همه‌چیز در این کتاب هست، اما بیان نکرده که چه کسی این مطلب را می‌تواند بفهمد.

## وجوه اظهریت احتمال سوم

به دو وجه می‌گوییم که احتمال سوم اظهر است:

وجه اول این است که کسی ممکن است بگوید: ظهور این‌ها همه مرتبط با پیغمبر و افراد خاصی است، برای همه بشر نیست، این غیر از بیانٌ للناس است که می‌گوید برای همه بشر بیان است، اما نگفته است که در چه چیز بیان برای همه بشر است.

شاهدش این هست که می‌گوید: تبیّن للناس، می‌گوید ما گفتیم و تو تبیین می‌کنی، یعنی واسطه می‌خورد، این‌طور نیست که در همه‌چیز خودش تبیان برای همه بشر باشد.

اگر کسی این وجه را تردید بکند - به‌صراحت نگفته است که تبیانش برای شما است – بگوید علی‌رغم اینکه خطاب به پیغمبر در اولی است، درعین‌حال این اطلاق دارد، تبیانیتش لکل الناس است. اگر این وجه باشد، یکی از این دو ظهورها را باید تصرف کرد، اینکه اطلاق را بزند و بگوید برای پیغمبر است و برای همه نیست، ولو اینکه ظهور اولیه‌اش برای همه است، اما چون در مقام واقع مشاهده می‌کنیم که این‌جور نیست، باید بگوییم مقید به پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام شد یا اینکه کل شیء را باید محدود بکند، یکی از این را باید محدود بکند.

تصرف در اطلاق در اینجا راحت‌تر است تا تصرف در کل شیئی که با این شمول و محکمی می‌گوید.

بنابراین اگر همراه شما بشویم و بگوییم ظهورش اطلاق دارد، در این صورت نمی‌شود هر ظهور اطلاق برای همه بشر در آیه را بپذیریم، هم ظهور عموم کل شیء و حقائق عالم تکوین و تشریع و جزئی و کلی را بپذیریم، در یکی از آن‌ها باید تصرف بکنیم.

ما می‌گوییم دست برداشتن از اولی راحت‌تر است که بگوییم این برای همه نیست، فقط برای پیغمبر و مقربین خاص است، شمول کل شیئ را بپذیریم، این راحت است تا اینکه شمول کل شیء را برداریم، به خاطر اینکه این اطلاقش سست‌تر است، اما عموم آن خیلی قوی‌تر است.

در روایات داریم که علم اولین و آخرین در قرآن است، در آنجا نمی‌شود انصراف درست کرد، همه‌چیز در قرآن وجود دارد، هر چه می‌گوییم از این قرآن می‌گوییم، روایات معتبر هم در این مورد است.

لذا روشن می‌کند که اطلاق این مسئله برای همه بشر نیست، بگوییم تبیاناً لکل شیء و تفصیل کل شیء و ما فرطنا فی الکتاب من شیء، این شمول و اطلاق‌ها برای پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام است، هم با تفسیر و تحلیل ظاهر آیات می‌توانیم به این نتیجه برسیم که اختصاص به آن‌ها دارد و هم می‌توانیم بگوییم که با شاهد بیرونی که سنّت باشد آیه را باید این‌طور معنا کرد.

تا اینجا راه سوم را ترجیح می‌دهیم با قرینه داخلی و قرینه روایاتی که در اینجا وجود دارد، با این دو قرینه احتمال سوم را می‌شود ترجیح داد.

## شمول آیات در حقائق تکوینی و معارف تشریعی

می‌شود در اینجا بحث دیگری را آورد و آن این است که؛ دو محور در اینجا داشتیم:

1 – شمول آیات نسبت به حقائق تکوینی

2 – شمول آیات نسبت به همه عرصه‌های معارف تشریعی

ممکن است میان این دو در این احتمالات کسی فرق بگذارد، بگوید نسبت به آن حقائق تکوینی مثلاً آیه انصراف دارد، احتمال اول را در محور حقائق تکوینی ببرد و در معارف تشریعی احتمال دوم و سوم را بگوید یا برعکس.

ممکن است سه راه‌حلی که بیان کردیم، یکدست در تکوین و تشریع باهم جاری نسازد، بلکه بگوییم در تکوین مثلاً احتمال اول را می‌پذیریم، در تشریع احتمال سوم را می‌پذیریم یا برعکس.

بنابراین سه احتمالی را که بیان کردیم، از منظر کلی بود، اما اگر بخواهیم ریزتر بشویم، ممکن است این سه احتمال را در تکوین بگوییم یا در تشریع بگوییم یا یکی از این‌ها را در تکوین و دیگری را تشریع بگوییم.

لذا احتمالاتی به خاطر تفکیک حقائق تکوینی از معارف تشریعی پیدا می‌شود.

نکته دیگری که در اینجا وجود دارد این است که ممکن است در اینجا به یک جمع میان دو معنا قائل بشویم.

## جمع میان دو معنای از «تبیاناً لکل شیء»

بگوییم تبیاناً لکل شیء دو معنا دارد:

1 – معنای اول این است که خطوط کلی را در امور تشریع بیان کرده و این برای همه بشر است، همه بشر این خطوط کلی را می‌فهمد.

2 – تبیاناً لکل شیء فراتر از اولی داریم که باطن قرآن است و آن مربوط به پیغمبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام هست.

 بگوییم که آیه هر دو را می‌گوید، هم تبیاناً لکل شیء با انصراف را می‌گوید که برای همه بشر است، آن احتمال را در سطح ظاهر و عمومی برای همه بشر قائل باشیم و تبیاناً لکل شیء خاص پیغمبر و ائمه علیهم‌السلام هست که بواطن را در بر می‌گیرد، جمع میان این دو در این آیات هم ممکن است.

یک معنای تبیان؛ واضح و شفاف و دلالات روشن، معنای دیگر تبیان این است که؛ با دلالات باطنی و امثالهم.

احتمال دیگر هم این است که آیا می‌شود به اشتراک معنوی یا لفظی برگرداند.

درواقع یک سطح عمومی تبیان داریم که برای همه بشر است، اما دائره‌اش محدود به مسائل خاصی است، در حد قانون اساسی دین است.

تبیان وسیع‌تری هست که قانون اساسی نیست، دائرة‌المعارف است، همه‌چیز در قرآن هست، این برای مخاطبان خاص است.

مجموعه آیات و روایات را جمع بکنیم، اگر نگوییم از این آیات می‌شود این مسئله را استفاده کرد، جمعش با ملاحظه روایات این است که قرآن هم قانون اساسی است که خطوط کلی را بیان می‌کند و هم یک دائرة‌المعارف دین است که به همه جزئیات دین پرداخته است و حتی دائرة‌المعارف همه جهان و هستی است، هر دوی این‌ها درست است.

روایات این مطلب را تأیید می‌کند که ما همه‌چیز را از قرآن داریم، در این منطق تمام سنت و حدیث در بطن قرآن وجود دارد و از آن بیرون آوردند، منتهی ما نمی‌فهمیم، گاهی گوشه‌اش را نشان داده‌اند.

## سنت، قرآن تفصیلی و قرآن، سنت اجمالی

سنت همان قرآن باز شده است، قرآن سنت به نحو الاجمال و بسته است، لذا قرآن و سنت واحد هستند، قرآن صورت اجمالیه سنت است و سنت صورت تفصیلیه قرآن است.

سنت؛ قرآن تفصیلی است، قرآن؛ سنت اجمالی است، این از روایات استفاده می‌شود.

اگر نگوییم به ظاهر این آیه به‌تنهایی می‌شود کل مطلب را استفاده کرد، لااقل در جمع آیات و روایات حتماً به این مطلب می‌رسیم، برای اینکه قرآن ازیک‌طرف می‌گوید: بیانٌ للناس، از طرف دیگر روایات می‌گوید ما هر چه داریم از قرآن هست.